

حکمرانی پراکسیس محوری با تأکید بر عقلانیت و قدرت

مرتضی مرادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۳

چکیده

حکمرانی به‌طور کلی از دو بخش اساسی تشکیل شده است: ۱. تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری، ۲. اجرای خط‌مشی‌ها و تصمیمات گرفته‌شده. مورد اول در علم خط‌مشی‌گذاری عمومی و مورد دوم در علم مدیریت دولتی بحث می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر این مؤلفه‌ها دو روی یک سکه است. خط‌مشی‌گذاری با در نظر گرفتن ارزش‌ها و منافع گروه‌های خاص در بستر مشخصی از مناسبات قدرت شکل می‌گیرد که به طریقی از عقلانیت فاصله می‌گیرد. از طرفی از آنجاکه خط‌مشی‌های عمومی به‌طور عمده در پاسخ به یک مسئله یا مشکل عمومی تدوین می‌شود و ناظر بر انسان است، پیچیده و چندوجهی است و با رویکردهای علوم طبیعی نمی‌توان به حل آن‌ها پرداخت. رویکرد مبتنی بر فرونتیک که برگرفته از واژه فرونسیس در یونان باستان توسط ارسطو است، می‌تواند جایگزین مناسبی برای خط‌مشی‌گذاری و اجرای آن فراتر از رویکردهای علوم طبیعی باشد. در این پژوهش با در نظر گرفتن نقش قدرت در حکمرانی عمومی و با تأکید بر رویکرد فرونتیک سعی شده است به چهار سؤال اساسی در حوزه حکمرانی عمومی پاسخ داده شود: ۱. به کجا می‌رویم؟ ۲. چه کسی سود و چه کسی ضرر می‌کند و با کدام سازوکار قدرت؟ ۳. آیا این توسعه مطلوب است؟ ۴. در مورد آن چه باید بکنیم؟ سرانجام، رویکرد پراکسیس محوری در حکمرانی پیشنهاد می‌شود، چراکه تفاوت زمینه‌های حکمرانی را در نظر گرفته و بر حکمرانی متمایز هر بستر از بستر دیگر تأکید می‌کند؛ در این صورت، حکمرانان باید بر این مبنا درک کنند که در حوزه حکمرانی خود چگونه اثربخش باشند.

واژگان کلیدی: حکمرانی، حکمت، فرونسیس، پراکسیس، قدرت، فرونتیک.

۱. دانشیار گروه مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

مقدمه

در طول تاریخ بشر، انسان همیشه به دنبال زندگی بهتر، سعادت و رفاه بوده و برای رسیدن به آن تلاش کرده است. در این میان، حکمرانان نیز با هدف دستیابی به بهترین و کاراترین روش‌های حکمرانی، در راستای رسیدن مردم به «خیر عمومی» تلاش کرده‌اند. حکمرانی مطلوب می‌تواند تضمین‌کننده رفاه و سعادت جامعه و همچنین دوام قدرت و موقعیت حکمرانان شود. هر تصمیم و یا خط‌مشی که در شیوه حکمرانی اتخاذ می‌شود بر سرنوشت آحاد مردم و یا نسل‌های بعدی تأثیرگذار خواهد بود؛ بنابراین در گذار زمان و به تناسب پیشرفت جوامع، شیوه‌های حکمرانی نیز متحول شده‌اند.

از نظر مبانی و دانشگاهی، نظریه‌هایی مانند «حکمرانی خوب»، «حکمرانی سالم» و یا «حکمرانی متعالی» مطرح شده و مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. حکمرانی خوب بر اساس معیارهایی مانند مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت، پاسخگویی، وفاق عمومی، حقوق مساوی، اثربخشی، کارایی و مسئولیت‌پذیری، بر تعامل دولت و کنشگران جامعه مدنی تأکید دارد؛ حکمرانی سالم تأکید بر شیوه حکمرانی متناسب با آداب و رسوم هر کشور و فرهنگ خاص دارد؛ حکمرانی متعالی نیز بر یک نظام ارزشی متکی است که در کنار اراده مردم قرار می‌گیرد؛ فارغ از اینکه رویکرد حکمرانان به کدام یک از موارد گفته شده نزدیک باشد، همه این رویکردها باید به یک اصل مهم توجه کنند و حکمرانان نیز باید آن را اولویت شیوه حکمرانی خود قرار دهند و آن چیزی به جز رفاه مردم، سعادت و بهروزی نیست. برای رسیدن به رفاه، بهروزی و سعادت، حکمرانان باید قادر باشند مسائل و مشکلات عمومی را به بهترین شکل ممکن تشخیص بدهند و حل کنند؛ برای حل مسئله یا مشکل عمومی باید بتوان شیوه درست را انتخاب کرد، در غیر این صورت، مشکل ممکن است حل نشود (یا به درستی حل نشود) و در مواردی به دلیل شیوه غلط حل مسئله ممکن است مشکلی به مشکلات فعلی نیز اضافه شود.

به‌طور کلی دو رویکرد در حل مسائل وجود دارد: رویکرد علوم طبیعی و رویکرد غیرعلوم طبیعی یا اجتماعی. بر این اساس دو دیدگاه شکل گرفته است: دیدگاه اول، معتقد است ابتدا علوم پایه پیشرفت کردند و در ادامه برای حل مسائل به کار گرفته شدند؛ دیدگاه دوم علوم اجتماعی را محصول عصر روشنگری می‌داند که اغلب ریشه در دغدغه‌های کاربردی دارند؛ یعنی پیش‌قراولان علوم اجتماعی برای حل مسائل اجتماعی، نظریه‌ها و مفاهیمی را مطرح کردند که منجر به تشکیل

شاخه‌های علمی پایه شد و به‌نوعی سؤالات این گروه از نوع عملی یا کاربردی بود (صمدیه و ملایوسفی، ۱۳۹۶).

علوم پایه با رویکرد اثبات‌گرایانه خود در پی اثبات پدیده‌ها و ارائه اصول کلی و جهان‌شمول است. در علوم انسانی و اجتماعی هم دو جریان حاکم است: علوم اجتماعی قانون‌نگر یا نوموتیک که به علوم طبیعی نزدیک‌تر است و علوم اجتماعی خاص‌نگر یا ایدئولوگرافیک. در رشته مدیریت دولتی و به‌طور خاص در بحث حکمرانی خیلی‌ها معتقدند علاوه بر استفاده وافر از رشته‌های علوم انسانی، از علوم پایه و مهندسی نیز بهره گرفته است (پورعزت و دیگران ۱۳۸۷).

از آنجا که موضوعات عمومی حوزه حکمرانی ناظر بر انسان هستند، لذا پیچیده و چندوجهی بوده و به‌نظر می‌رسد با رویکردهای علوم طبیعی نمی‌توان راه‌حل یا خط‌مشی‌های مطلوب را برای آن ارائه داد. شاید به همین دلیل بتوان گفت روش‌شناسی علوم طبیعی یا علوم اجتماعی هرکدام به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی حل مسائل عمومی مدنظر حکمرانی باشد. فلاپیبرگ معتقد است شاید دلیل این موضوع، سروکار داشتن علوم اجتماعی با عمل انسان است و بدیهی است که مسئله آگاهی، اراده، قدرت و بازانديشي انسان در این ماجرا دخیل هستند (علوی‌پور و معافی، ۱۴۰۰).

با توجه به مطالب بیان‌شده، به نظر می‌رسد علوم طبیعی و علوم اجتماعی هیچ‌کدام قادر به حل مسائل عمومی به‌نحو مطلوب نباشند؛ علوم طبیعی به‌دلیل ماهیت خاص خود و علوم اجتماعی نیز به‌دلیل پیروی از رویکردهای کاربردی برگرفته از علوم طبیعی، قادر به پاسخگویی به سؤالات حوزه حکمرانی نیستند؛ بنابراین در پژوهش حاضر رویکرد پراکسیس محوری در حوزه حکمرانی تبیین می‌شود که هم جنبه قدرت و هم جنبه عقلانیت را در نظر می‌گیرد؛ رویکردی که برگرفته از اصطلاح فرونیسیس ارسطویی است و از هیچ اصول پایه‌ای و نظری قابل استخراج نیست؛ بلکه همواره وابسته به زمینه و بستر است. برای تبیین این رویکرد از دیدگاه فلاپیبرگ بهره گرفته شده است که قدرت را در کنار عقلانیت در حوزه برنامه‌ریزی و حکمرانی پررنگ می‌کند و با چهار سؤال اساسی سعی در تبیین رویکرد پراکسیس محوری دارد (Flyvbjerg, 2002). قبل از فهم موضوع، لازم است که ابتدا فضیلت‌های عقلانی مدنظر ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس تشریح شود.

فضیلت‌های عقلانی ارسطو

ارسطو در کتاب ششم اخلاق نیکوماخوس پنج فضیلت عقلانی را معرفی می‌کند: ایستمه یا معرفت علمی، نوس یا عقل شهودی، تخته یا فن و هنر، سوفیا یا حکمت نظری و فرونسیس یا حکمت عملی (ارسطو ۱۳۷۸). ایستمه در شرح آثار ارسطو به معنی معرفت علمی به‌کار رفته است؛ نوس یا عقل شهودی به فهم درستی و یا نادرستی چیزی کمک می‌کند. از دیدگاه ارسطو، نوس یک ویژگی نفسانی است که اصول و مبادی اولیه را درک می‌کند. سوفیا یا حکمت نظری همان حکمت در معنای کلی آن، شامل حقایق کلی و جهان‌شمول است. از دیدگاه ارسطو، سوفیا کامل‌ترین شیوه معرفت است و حکیم و انسان واجد حکمت نه‌تنها باید نسبت به نتایجی که از مبادی به‌دست می‌آید شناخت داشته باشد، همچنین باید نسبت به حقیقت مبادی نیز آشنایی داشته باشد (صمدیه و ملایوسفی، ۱۳۹۶).

ارسطو، ایستمه، سوفیا و نوس را ناظر بر اموری می‌دانست که تغییر و تبدل در آن‌ها راه ندارد، ولی فرونسیس و تخته متعلق به اموری است که دستخوش تغییر و تبدل قرار می‌گیرند. به همین دلیل ارسطو معتقد است فرونسیس معطوف به تحول است و علاوه بر کلیات به جزئیات هم توجه دارد، بنابراین فرد صاحب فرونسیس (فرونیموس) باید امور جزئی را بشناسد. همین توجه به امور جزئی و سیلان بودن آن سبب شده است ارسطو معرفت سیاسی و فرونسیس را یک حالت بدانند که در آن نظر و عمل، علائمی ذاتی پیدا می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، فرونسیس از نظر ارسطو گونه‌ای عقلانیت است که با تناهی ذاتی انسان علائم دارد (معین‌زاده، ۱۳۹۹).

تخته و فرونسیس علی‌رغم اشتراکات در حوزه تغییر و تحول، تفاوتی اساسی با هم دارند. تخته با ساختن و تولید یا همان پوئسیس سروکار دارد ولی فرونسیس با وضعیت خاص عمل و کنش یا همان پراکسیس سروکار دارد؛ عمل و کنشی که غایت آن «خیر انسانی» و «زیستنی نیک» برای انسان است. این «خیر» در مرتبه اول «خیر» کلی انسانی و در مرتبه دوم با در نظر گرفتن «خیر کلی»، خیر برای «یک وضعیت خاص» یا «یک فرد انسانی خاص» است. البته ارسطو به تنش بین «خیر عام» و «خیر خاص» اشاره دارد. برای مثال اگر یک خیر عمومی و کلی را در نظر بگیریم، هر یک از علوم به‌دنبال خیری خاص هستند که به نظر نمی‌رسد به خیر عام و کلی عنایتی داشته باشند. وی اصالت را به خیر جزئی در مقابل خیر کلی در پراکسیس و حتی تخته می‌دهد. بنابراین

فرونسیس عطف به هر مورد خاص است که معنا پیدا می‌کند. برعکس سوفیا که مبتنی بر اصولی جاودان و فوق زمان است، فرونسیس موقتی است.

حکمت از دیدگاه اسلامی

ارسطو اپیستمه، سوفیا و نوس را ناظر بر اموری می‌دانست که تغییر و تبدل در آن‌ها راه ندارد، ولی فرونسیس و تخنه متعلق به اموری است که دستخوش تغییر و تبدل قرار می‌گیرند. به همین دلیل ارسطو معتقد است فرونسیس معطوف به تحول است و علاوه بر کلیات به جزئیات هم توجه دارد، بنابراین فرد صاحب فرونسیس (فرونیموس) باید امور جزئی را بشناسد. همین توجه به امور جزئی و سیلان بودن آن سبب شده است ارسطو معرفت سیاسی و فرونسیس را یک حالت بداند که در آن نظر و عمل علائمی ذاتی پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، فرونسیس از نظر ارسطو گونه‌ای عقلانیت است که با تناهی ذاتی انسان علائم دارد (معین‌زاده، ۱۳۹۹).

فرونسیس که امروزه به حکمت عملی ترجمه شده در مبانی اسلامی هم مورد تأکید بوده است. برای مثال خداوند درباره رسول اکرم (ص) در آیه دوم سوره جمعه چنین فرمود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». «اوست آن‌کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». چه اینکه آن حضرت مأمور به دعوت حکیمانه و رهبری به حکمت بوده است. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل، آیه ۱۲۵). خداوند متعال همچنین درباره افراد حکیم می‌فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ». «همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها حکیمان هستند» (زمر، آیه ۱۸). یا آن‌طور که ذکر شده است حضرت لقمان، مطابق روایات متعددی اهل حکمت بود نه اهل رسالت و نبوت. پیامبر اعظم (ص) در روایتی فرموده است که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده‌ای با تفکر بسیار بود و به یقین نیکو دست یافت. وی دوستدار خدا بود و خدا هم او را دوست می‌داشت (خسروپناه، ۱۳۸۸).

بنابراین می‌توان گفت حکیم شخصی است که با فکر و درایت بسیار، بهترین کارها را انجام می‌دهند. امام علی (ع) در نامه تاریخی به مالک اشتر می‌فرماید: «از علما علم و از حکما حکمت را دریاب» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ یا «حکمت لازمه یافتن حقیقت است» (حکمت ۱۵۷)؛ و «حکمت را

موجب نشاط و شادی دل‌ها معرفی می‌کنند» (حکمت ۹۱ و ۱۹۷). همچنین در جایی دیگر در نهج البلاغه می‌فرمایند: «حکمت گمشده مؤمن است» (حکمت ۷۹ و ۸۰)؛ گمشده تعبیر خیلی خوبی است. اگر انسان چیزی داشته باشد که مال خودش باشد و آن را گم کرده باشد چگونه هر جا به دنبال آن می‌گردد (مرادی، ۱۳۹۳).

از بهترین و افتخارآمیزترین تعبیرات اسلامی همین است: حکمت گمشده مؤمن است، هر جا که پیدایش کند، حتی اگر از دست یک مشرک؛ آن را می‌گیرد (مطهری، ۱۳۸۸). امام صادق (ع) نیز می‌فرمایند: «حکمت چراغ معرفت و شناخت، وسیله سنجش تقوا و نتیجه صداقت و راستی است و خداوند نعمتی بزرگ‌تر از حکمت به بنده‌ای عنایت نرموده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴).

رویکرد فرونتیک به حکمرانی

علوم اجتماعی فرونتیک نخستین بار توسط فلایبرگ (۲۰۰۱) در کتاب موضوعیت بخشیدن به علوم اجتماعی مطرح شد (Flyvbjerg, 2002) و سپس شرام و کاترینو در کتاب موضوعیت بخشیدن به علوم سیاسی، آن را توسعه دادند (Schram & Caterino, 2006).

در نهایت فلایبرگ و همکاران در سال ۲۰۰۲ در کتاب علوم اجتماعی واقعی آن را به بار نشانندند (علوی پور و معافی، ۱۴۰۰). همان‌طور که فرونسیس، مخصوصاً در اداره و حکمرانی دولت‌ها، از مشارکت در کنش عملی به دست می‌آید؛ کار اصلی و تاریخی علوم اجتماعی فرونتیک، مشارکت در منازعه سیاسی و فکری معاصر و به چالش کشیدن روابط دانش و قدرت و سرانجام ایجاد تغییر کلان در سامان امور است.

رویکرد فرونتیک بر اساس تفسیری به روز از مفهوم یونانی کلاسیک فرونسیس گرفته شده است که از آن به عنوان پراکسیس، قضاوت عملی، قضاوت عقلانی یا تدبیر یاد می‌شود. علوم اجتماعی فرونتیک بیان می‌کند که بهتر است بپذیریم علوم اجتماعی در قالب تأثیر آن بر خط مشی و پراکسیس نقش اساسی‌تری دارد. در زندگی اجتماعی، هنگامی می‌توان مسائل اجتماعی تعاملی را بهتر تمرین کرد که مفاهیم متعارف عینیت و حقیقت و دوگانگی حقایق - ارزش را کنار بگذاریم (Flyvbjerg, 2001).

علاوه بر این، ما باید بر مفهوم حقیقت مربوط به زمینه خاص کثرت‌گرایانه و فرهنگ‌محور تأکید کنیم که مستلزم مشارکت بیشتر با موضوع پژوهش و مسئله واقعی است. فلایبرگ معتقد است؛ ویژگی «زمینه‌مند بودن» در علوم اجتماعی نسبت به علوم طبیعی عاملی برای ناکارآمدی آن است؛

چراکه کنش‌های انسانی در بافتار و زمینه خاص مبتنی بر ارزش‌ها و منافع فردی و جمعی شکل می‌گیرد (Flyvbjerg, Landman & Schram, 2012)؛ کنش‌های انسانی، قابل‌تعمیم نیست و خاصیت انباشت علمی به‌معنای پوزیتیویستی آن را ندارند. بنابراین روش‌شناسی و شناخت‌شناسی این علوم باید از علوم طبیعی منفک شود. وی معتقد است چهار سؤال ارزشی-عقلانی مبنای تحقیق فرونتیک است؛ اگر در حوزه حکمرانی هدف این است که تحقیق یا کنشی انجام شود که به نتیجه مطلوب برسد و منجر به حل مسئله یا مشکلی به‌طور عملی شود، باید به این چهار سؤال، پاسخ درخور داده شود؛ در آن صورت می‌توان امیدوار بود مؤلفه‌های شناخت‌شناسی علوم اجتماعی بر مبنای ضرورت فهم ارزش‌های اجتماعی، منافع حاصل از آن و ارتباط آن‌ها با عمل اجتماعی به‌درستی دانسته شود. از آنجا که فرونسیس فعالیت‌فکری است که بیشترین ارتباط را با پراکسیس دارد (Flyvbjerg, 2004).

فلایبرگ به تبعیت از مفهوم فرونسیس، رویکرد پراکسیس محوری را برای مطالعه حکمرانی با لحاظ کردن قدرت مطرح کرد. وی معتقد بود در فرونسیس، با قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها به روش یک کنشگر زبردست سیاسی و اجتماعی طرفیم (Flyvbjerg, 2002).

هدف اصلی در رویکرد فرونتیک، شفاف‌سازی ارزش‌ها، علایق و روابط قدرت در حکمرانی به‌عنوان مبنایی برای عمل است. به‌طورکلی در رویکرد پراکسیس محوری این چهار سؤال مطرح می‌شوند:

۱. به کجا می‌رویم؟

در هر تصمیم و خط‌مشی در حوزه حکمرانی، عقلانیت و قدرتی است که میان آن‌ها جدال وجود دارد؛ کسانی که قدرت دارند این امکان برایشان فراهم است که هر نوع عقلانیت را کنار بزنند. فلایبرگ (۱۳۹۸) معتقد است مناسبات قدرت در تصمیم‌گیری‌ها از پیچیدگی خاصی برخوردارند که گاهی اصول دموکراسی نمایندگی را تحریف و خردمایه منطق را تغییر می‌دهند (فلایبرگ، ۱۳۹۸).

حکمرانان برخوردار از قدرت که خود را پاسخگوی مردم و نهادهای دموکراتیک نمی‌دانند، دغدغه تعریف واقعیت را دارند و نه کشف چستی واقعیت آن‌طور که «واقعاً» هست. به‌عبارتی قدرت تعیین می‌کند چه چیزی به‌عنوان عقلانیت و دانش به‌حساب آید و در نتیجه واقعیت شمرده شود. عکس فلسفه و علم که عقلانیت را مستقل از زمینه تصور می‌کند، رویکرد پراکسیس محوری معتقد است عقلانیت وابسته به زمینه است و زمینه اغلب قدرت است. بنابراین قدرت در عقلانیت

نفوذ کرده و کارکردن با مفهومی از عقلانیت که در آن قدرت غایب باشد برای حکمرانان بی‌معناست. بنابراین می‌توان گفت با دخالت نهادهای قدرت در حکمرانی، تضعیف عقلانیت و نحیف کردن مردم‌سالاری به بیراهه می‌رویم.

۲. چه کسی سود و چه کسی ضرر می‌کند و با کدام سازوکار قدرت؟

فلايبرگ معتقد است در جدال بين قدرت و عقلانیت، این قدرت است که غلبه می‌کند. وی معتقد است نتایج آماری به‌خودی‌خود جذابیتی ندارند، بلکه تفسیری که از این نتایج می‌شود مهم است و مهم نیست کدام تفسیر درست، عقلانی یا حقیقی است؛ بلکه، مهم این است که چه گروهی می‌تواند بیشترین قدرت را در پس تفسیرش اعمال کند. تفسیری که پایگاه قدرت نیرومندتری داشته باشد تبدیل به حقیقت می‌شود. این مؤید رویکرد نیچه است که تفسیر را فقط تشریح یا توصیف نمی‌داند، بلکه معتقد است «تفسیر خودش ابزاری است برای سلطه‌یافتن بر چیزی» و «تمام مطیع ساختن‌ها و سلطه‌گری‌ها متضمن تفسیری تازه‌اند» (Nietzsche, 1968). به‌عبارت‌دیگر در حکمرانی، این منافع ذی‌نفعان است که خط‌مشی واقعی را رقم می‌زند و خط‌مشی رسمی که مشروعیت دارد، روی کاغذ می‌ماند. ضمن اینکه قدرت، مولد عقلانیت است و عقلانیت مولد قدرت و رابطه آن‌ها نامتقارن است (Flyvbjerg, 2002). بنابراین قدرت گرایش آشکاری دارد برای سلطه بر عقلانیت. به تاسی از پاسکال، می‌توان گفت قدرت عقلانیتی دارد که عقلانیت آن را نمی‌شناسد و نمی‌فهمد، اما عقلانیت، قدرتی ندارد که قدرت آن را نفهمد و نشناسد (فلايبرگ، ۱۳۹۸). بنابراین میان این دو رابطه‌ای نابرابر وجود دارد و در حکمرانی عمومی، این توجیه عقلانی نامشروع است که پیروز می‌شود نه عقلانیت.

۳. آیا این توسعه مطلوب است؟

منظور فلايبرگ از طرح این سؤال با توجه به پاسخ به دو سؤال قبلی است. وقتی دموکراسی ضعیف می‌شود و قدرت بر عقلانیت غلبه می‌کند، قطعاً این توسعه مطلوب نخواهد بود. فلايبرگ در پاسخ به این سؤال با جمله فرانسویس بیکن که می‌گوید «دانش قدرت» است، موافق است. اما معتقد است بین قدرت و دانش رابطه عکس هم برقرار است و شاید هم مهم‌تر از رابطه اولی؛ یعنی، «قدرت دانش است». به‌عبارتی قدرت تعیین می‌کند چه چیزی دانش تلقی شود. آنگاه که عقلانیت شکل ضعیفی از قدرت شود، دموکراسی و حکمرانی مبتنی بر عقلانیت ضعیف خواهد شد. بنابراین عدم‌تقارن میان قدرت و عقلانیت، سبب حکمرانی ضعیف و ناکارآمد می‌شود. فلايبرگ نتیجه

می‌گیرد نوشتن قانون و خط‌مشی و اصلاح نهادی بر اساس عقلانیت ارتباطی یورگن هابرماس کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید آن‌ها را با چیزهایی (مثل قدرت و تعارض) پیوند بدهیم که نظریه ارتباطی نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد. یعنی حکمرانان گاهی از قوانین نهادی عبور می‌کنند و به‌عنوان خدمتگزار یا سیاستمدار، به دلایل شخصی یا گروهی، آن را زیر پا می‌گذارند.

۴. در مورد آن چه باید بکنیم؟

فلائیبرگ در پاسخ به این سؤال در مرتبه اول راه‌کار جلب نظر عموم به نتیجه تحقیق عقلانیت و قدرت را مطرح می‌کند؛ اما در ادامه، این راه‌کار را تبدیل‌شدن نتیجه پژوهش به‌عنوان بخشی از مناسبات قدرتی می‌داند که آن را نقد می‌کند. بنابراین معتقد است در پژوهش‌هایی که موضوع آن‌ها علاوه بر مسئله دانشگاه، مسئله جامعه هم هست باید نتایج پژوهش را به فرایندهای سیاسی، مدیریتی و اجتماعی پیوند داد. این رویکرد، رویکرد فرونتیک و همان پراکسیس محوری است. در این رویکرد در مرتبه اول باید با گروه‌های بیرون از دانشگاه به‌طور مؤثر وارد گفتگو شد. پژوهش فرونتیک باید به جامعه کمک کند تا ببیند و بیندیشد، تا شفافیت و پاسخگویی را به‌دنبال بیاورد. دوم، رویکرد گفتگو در پژوهش فرونتیک اطمینان می‌دهد که نتایج پژوهش به گروه‌های هدف خواهد رسید. نتایج پژوهش علاوه بر چاپ در نشریات علمی پژوهشی باید از طریق رسانه‌های عمومی در اختیار حکمرانان قرار بگیرد. سوم، گفتگو باعث می‌شود همه ذی‌نفعان خارجی هر خط‌مشی خود را نشان دهند و این برای بهتر نتیجه گرفتن لازم است. چهارم، وقتی نتیجه پژوهشی زیر ذره‌بین عموم قرار گرفت، پژوهشگر با دقت بیشتری تحقیق خواهد کرد و نتایج معتبرتری حاصل می‌شود. فلائیبرگ این شیوه گفتگویی ارتباط برای اجرای تحقیق فرونتیک را برای یک حکمرانی پاسخگو امری حیاتی می‌داند. وی گفتگو را پیش‌شرطی برای تصمیم‌گیری دموکراتیک و آگاهانه می‌داند. بنابراین محققان فرونتیک برای اثربخش بودن باید به گفتگو رو بیاورند و از جدل پرهیزند (فلائیبرگ، ۱۳۹۸)؛ وی معتقد است پژوهش فرونتیک اصلاً روش محور نیست، بلکه مسئله‌محور است. به‌عبارتی نمی‌توان هم مسئله‌محور بود هم روش خاصی را اتخاذ کرد. بنابراین دغدغه اصلی روش فرونتیک دست‌یافتن به روش تحقیقی است که بتواند به‌طور کارآمد و مؤثر به چهار سؤال فوق به‌عنوان اساسی برای عمل پاسخ دهد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مجموع دانش و عمل مدیریت دولتی خود را در شیوه حکمرانی یک جامعه متبلور می‌کند. حکومتی که شیوه حکمرانی خود را بر اساس علم و عمل به آن در راه سعادت و بهروزی آحاد مردم خود قرار دهد، تداوم خواهد یافت و گرنه با چالش‌های جدی مواجه خواهد شد. امروزه نظریه‌های مدیریتی در حوزه امور عمومی و حکمرانی که با رویکرد اثبات‌گرایی مطرح شده‌اند و به‌دنبال پیش‌بینی و تغییر رفتار در حوزه حکمرانی هستند با چالشی مهم روبه‌رو هستند. علوم اجتماعی کاربردی با هستی‌شناسی از نوع پوئسیس نتوانسته است پاسخگوی مسائل مختلف در حوزه حکمرانی باشد، چراکه هدف را پیش‌بینی و تغییر در نظر گرفته است. در این مقاله سعی شد رویکرد پراکسیس‌محوری در حوزه حکمرانی فهم شود تا به‌جای پیش‌بینی و تغییر، بر رفتار فضیلت‌مند تأکید شود. ارسطو در مفهوم فرونسیس بر نفس عمل فضیلت‌مند اصرار داشت و معتقد بود حاکمان سیاسی باید برای رسیدن به آن تلاش کنند تا راه «خیر» و «سعادت» مردم فراهم شود. انجام این عمل مهم و فضیلت‌مند مستلزم حرکت به سمت رویکرد فرونسیس یا حکمت عملی به‌عنوان مبنای مفهومی پژوهش‌های حکیمانه است. فرونسیس، دانش و منابع دیگر را به‌منظور عملکرد عالی و شکوفایی انسان با یکدیگر ادغام و به‌کار می‌گیرد. علوم اجتماعی فرونتیک است که ارزش‌شناسی، رفتارشناسی و سعادت بشر را مطمح نظر قرار می‌دهد و نگاه کلی و جهان‌شمولی به حوزه نظر و عمل حکمرانی ندارد. علوم اجتماعی به‌طور عام و علم حکمرانی را به‌طور ویژه نباید فقط به‌عنوان یک علم طبیعی در نظر گرفت. علم حکمرانی به کنش‌های اجتماعی و سیاسی می‌پردازد، و به‌این ترتیب هر اقدامی در حوزه علوم اجتماعی و حکمرانی به دانش محلی‌ای نیاز دارد که از نظر تئوریک دست‌نیافتنی است. در علوم اجتماعی فرونتیک، اصطلاح «کاربردی» به تفکر در مورد عمل و تجربه با رویکردی زمینه‌ای و موقعیتی «از پایین به بالا» و نه اصول و تئوری‌های بدون زمینه و از بالا به پایین، شروع می‌شود. این امر با طرح و پاسخ به سؤالات ارزشی-عقلانی که در قلب علوم اجتماعی فرونتیک وجود دارد، آغاز می‌شود. با این حال، رویکرد فرونتیک و متعاقباً شیوه پراکسیس‌محوری در تضاد با روش‌های اثبات‌گرایی نیست و به دنبال نوعی از متدولوژی فراگیر جدید نیست که بتواند برای رویکردهایی که بیشتر با ماهیت مطالعات علوم اجتماعی مربوط می‌شوند، به‌کار برده شود؛ بلکه این رویکرد بر پراکسیس مبتنی بر زمینه استوار است، و معتقد است نباید مطالعات خود را محدود به علوم طبیعی یا اردوگاه ارزش‌محور کنیم؛ پراکسیس بیشتر بر اهمیت تحقیقات مسئله‌محور فراتر از تحقیقات

نظریه محور تأکید می‌کنند. متدولوژی پراکسیس محوری متدولوژی ترکیبی است که به‌خوبی با تحقیقات مسئله‌محور مطابقت دارد، جایی که یک مطالعه با مسئله خاصی در دنیای حکمرانی شروع می‌شود و سپس از دیدگاه‌های مختلف برای تحقیق در مورد آن استفاده می‌کند. این رویکرد ترکیبی، نه تنها بر روش‌ها یا انواع داده‌های خاص بلکه بر انجام مطالعاتی نیز تأکید دارد که می‌تواند به‌جای بررسی آثار انتزاعی از دانش علمی جهانی، با افزایش درک و تأثیر بر تغییر در زمینه‌های خاص، به بهبود فرونیسیس (حکمت عملی) کمک کند. همچنین از دانشمندان علوم اجتماعی می‌خواهد تا هنجارهای خود را برای روش‌های تحقیق مستدل (مانند مطالعات موردی) مورد بررسی قرار دهند که بتواند به ذی‌نفعان اجتماعی کمک کند تا پیچیدگی روابط را درک کنند. افزایش مطالعات ترکیبی دانش‌محور عملی ممکن است درک بهتری از پیوند علم با دموکراسی ارائه کند که نه تنها در تئوری بلکه در عمل نیز منجر به پیشرفت شود.

حوزه حکمرانی عمومی که بیشتر به راه‌حل‌های فوری و جامع عملی نیاز دارد، می‌تواند زمینه مناسبی را برای کاربرد این رویکرد فراهم کند. فرونیسیس (حکمت عملی) یک قانون کلی بین‌رشته‌ای از دانش را ارائه می‌دهد که به‌وسیله آن می‌توان انواع جدید و پیچیده حکمرانی را مورد بررسی قرار داد و در هر موقعیت و بستر خاصی بتوان متفاوت عمل کرد. پراکسیسی که در یک موقعیت خوب عمل می‌کند ممکن است در موقعیتی دیگر خوب عمل نکند؛ بنابراین روش ثابت و مشخصی در حوزه حکمرانی با توجه به تفاوت فرهنگ‌ها و بسترها نمی‌تواند وجود داشته باشد، کمااینکه نقش قدرت در حوزه حکمرانی قابل‌کنمان نیست. رویکرد فرونتیک در پژوهش حکمرانی و روش پراکسیس محوری در قلمرو حکمرانی لزوماً در پی پاسخ دادن به سؤالات نیستند، چراکه پاسخ هر سؤال از بستری به بستر دیگر می‌تواند متفاوت باشد. در رویکرد پراکسیس محوری هدف این نیست که به حکمرانان، مخصوصاً حکمرانان محلی گفته شود که چگونه می‌توانند اثربخش باشند و تغییر ایجاد کنند؛ بلکه هدف این است که هر مدیری در ساختار بوروکراسی دولت درک کند که چگونه می‌تواند با کاری که انجام می‌دهد، اثربخش بوده و در کنار قدرت اقتباس‌شده از ساختار بوروکراتیک بتواند آن را با عقلانیت همسو کند.

رویکرد پراکسیس محوری عقلانیت را در کنار قدرت قرار می‌دهد؛ چیزی که نظام حکمرانی در کشور ما از آن فاصله گرفته و بیشتر بر قدرت متکی است. اگر از رویکرد حکمت بخواهیم نظام حکمرانی جامعه خود را تحلیل کنیم، می‌توان گفت رویکرد غالب بیشتر از آنکه مبتنی بر فرونیسیس

ارسطو باشد، بر حکمت افلاطون استوار است. افلاطون حکمت را ویژگی اصلی فیلسوف - شاه می‌دانست. در دیدگاه وی، حکمت شامل معرفت درباره چیزی است که واقعی، ابدی و تغییرناپذیر (صور یا مثال‌های معقول) است. علاوه بر این افلاطون معتقد است انسان حکیم شخصی است که فراتر از این جهان تفکر و عمل کند و به سوی عالم معقول و مثال یعنی به درک و فهم صور خیر و زیبایی توجه کند. بنابراین حکمت افلاطونی بیشتر بر درک و فهم اهداف ارزشمند و مطلوب استوار است بدون اینکه توجه کافی به تمرین چنین فهم و درکی داشته باشد. بنابراین فیلسوف - شاه افلاطون بدون توجه به نقش شهروندان می‌تواند از اقتدار خود جهت حکمرانی استفاده کند. اما رویکرد پراکسیس محوری که منتج از فرونیسیس ارسطو است نگاه متفاوتی دارد. از نظر ارسطو، انسان واجد سوفیا (حکمت نظری) شخصی است که دارای نظر ثابت و تغییرناپذیر است؛ اما حکیم و شخصی که واجد فرونیسیس است (فرونیموس)، توجه خود را معطوف به امور متغیر و غیرثابت می‌کند. فرونیموس کسی است که واجد نظر دقیق درباره امور متغیری است که فرد راغب و علاقه‌مند بدان‌ها است و تدبیر این چنین اموری به وی واگذار می‌شود؛ ما امروز به چنین مدیرانی در ساختار بوروکراتیک حکمرانی کشور نیاز داریم. فرونیموس شخصی است که تصمیم‌گیری خوب و سنجش صحیح اساس کار وی است. از نظر ارسطو فرونیسیس معرفتی است که توانایی تعیین خوب و بد را چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی به حکمران می‌بخشد. وی همچنین فرونیسیس را فضیلتی تلقی می‌کند که حکمرانان را قادر می‌سازد تا از شیوه‌های درست و مناسبی برای رسیدن به سعادت بشر استفاده کند.

رویکرد پراکسیس محوری در حکمرانی موجب تغییر در زندگی انسان‌ها می‌شود، بنابراین مسائلی را دنبال می‌کنند که بر زندگی مردم بیشترین تأثیر را دارد. تأکید علم فرونتیک بر مشارکت مردم مورد مطالعه نیست، بلکه اولویت تولید دانشی است که مردم را قادر به اتخاذ تصمیمات آگاهانه در مورد مسائل حساسی می‌کند که با آن مواجه می‌شوند؛ فارغ از اینکه با مشارکت مردم انجام شده است یا خیر. به عبارت دیگر، مسئله نه مشارکت، بلکه اعطای قدرت تغییر و قدرت تصمیم‌گیری است. بنیاد تأمل فرونتیک به جای عقلانیت شناختی (تحلیلی)، عقلانیتی ارزشی است، در علوم اجتماعی فرونتیک این قاعده کلی ارسطویی مطرح است که بهترین راه تصمیم‌گیری درباره مسائل اجتماعی نه توسط علم و بلکه تصمیم‌گیری توسط حوزه عمومی است. رویکرد فرونتیک حکمرانی

را به جامعه و سیاست پیوند می‌زند. پژوهشگران فرونتیک با توجه به مناسبات قدرت و به چالش کشیدن آن، سعی دارند تغییر در خط‌مشی و عمل را رقم بزنند.

از نگاه اسلامی و فلسفی نیز حکمت بر دو قسم است: نظری و عملی. الهیات، ریاضیات (حساب، هندسه، هیت، موسیقی) و علوم طبیعی (فیزیک، حیوان‌شناسی، گیاه‌شناسی) را حکمت نظری یا فلسفه نظری می‌گویند و در مقابل، اخلاق، سیاست و تدبیر منزل را حکمت عملی می‌گویند. حکمت نظری به‌نوبه خود به «حکمت الهی» یا «حکمت علیا»، و «حکمت ریاضی» یا «حکمت وسطی»، و «حکمت طبیعی» یا «حکمت سفلی» منقسم می‌شود. حکمت الهی «علم اعلی»، «علم کلی»، «فلسفه مابعدالطبیعه». بنابراین خود فلاسفه در باب حکمت نظری می‌گویند: «هی افضل علم بأفضل معلوم»؛ البته این تعبیر، به‌خصوص در حکمت الهی است (مطهری، ۱۳۸۸). همچنین حکمت عملی به سه بخش که عبارت است از اخلاق، نظام خانوادگی و نظام اجتماعی قابل تقسیم است. چنانکه می‌بینیم حکمت عملی محدود است به علوم انسانی، البته نه همه علوم انسانی بلکه پاره‌ای از آن‌ها. بنابراین آنچه در باب نظام خانوادگی و اجتماعی در حوزه علوم انسانی بحث می‌شود، موضوع حکمت است. چراکه حکمت عملی هرگونه دانستن یا معرفتی است که برای صعود به مقام انسان کامل ضروری است. به سخن دیگر هم دانش مربوط به عقاید، حکمت است و هم دانش مربوط به اخلاق و هم دانش مربوط به اعمال.

واقعیت این است که جدا کردن عمل و نظر نه تنها در قرآن و معرفت دینی رایج نبوده، بلکه چنین جدایی یک انحراف محسوب شده است. از دیدگاه قرآن کسانی که صرفاً به‌طور نظری معارف دینی را می‌دانند در واقع بهره‌ای حقیقی از این علوم هم ندارند و به بارکشی تشبیه شده‌اند که بار آن‌ها کتاب است. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». «وصف حال آنان که علم تورات بر آنان نهاده شد (و بدان مکلف شدند) ولی آن را حمل نکردند (و خلاف آن عمل نمودند) در مثل به حماری ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد)، آری مثل قومی که حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار بد است و خدا هرگز ستمکاران را (به راه سعادت) رهبری نخواهد کرد» (جمعه، آیه ۵). از دیدگاه روایات و معارف اهل بیت نیز هیچ‌گاه علمی که با عمل متحد نباشد، به‌عنوان علم الهی پذیرفته شده نیست. بلکه برعکس برخی بیانات معصومان نشان می‌دهد که علم قرآن در اثر تقوا، اخلاص و صدق از طرف خداوند افزوده می‌شود، گو این که این علم برخلاف علوم

فنی بعد از عمل است، نه جدای از عمل. از طرفی عمل ظاهری بدون علم الهی (که از آن در روایات به «معرفت» تعبیر شده است) نیز همچون علم بدون عمل، هیچ ثمره‌ای نداشته و از اساس، عمل خالصانه و عمل صالح محسوب نمی‌شود. بنابراین وجود علم و عمل در قرآن جدایی‌ناپذیر بوده، نه علم و ایمان بدون عمل، علم و ایمان حقیقی است و نه عمل بدون علم و ایمان، عملی صالح (مرادی، ۱۳۹۳)؛ بنابراین به نظر می‌رسد، علائم نظر و عمل در مبانی اسلامی هم مورد تأکید است و این همسو با رویکرد فرونتیک در هر حوزه‌ای از جمله حکمرانی عمومی است.

با توجه به آنچه گفته شد؛ در رویکرد پراکسیس‌محوری در حوزه حکمرانی (چه در حوزه تئوری و چه حوزه اجرا) پیشنهاد می‌شود پژوهشگران و حکمرانان بر ارزش‌ها تمرکز کنند؛ اینکه چه چیزی برای شهروندان در جامعه خوب و یا بد است. همچنین قدرت باید در هسته تحلیل قرار گیرد؛ زیرا همان‌طور که «برتراند راسل» معتقد است که انرژی مفهومی اساسی در فیزیک است؛ قدرت در علوم اجتماعی نیز یک مفهوم اساسی است، قدرت مولد است؛ بنابراین نادیده گرفتن قدرت در کنار عقلانیت مسیر حکمرانی را به ناکجاآباد می‌برد. توجه هم‌زمان به عقلانیت و قدرت ما را به واقعیت نزدیک می‌کند. حکمرانان باید بر «چیزهای کوچک» تأکید کنند. به اقدامات قبل از گفتمان نگاه کنند؛ آنچه انجام می‌شود مهم‌تر است از آنچه گفته می‌شود، و درک تفاوت بین این دو وسیله مؤثری برای یادگیری حکمرانی است. همچنین زمینه و بستر حوزه حکمرانی باید توسط حکمرانان در نظر گرفته شود، زیرا قضاوت عملی، مبنایی برای پراکسیس و مدیریت صحیح مبتنی بر مورد و وابسته به زمینه است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. ارسطو (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران: نشر خوارزمی.
۲. پورعزت، علی اصغر؛ طاهری عطار، غزاله؛ حجاریان، عقیقه؛ حسنگلی پور، حکیمه و فرخ، شیما (۱۳۸۷). به‌گزینی برنامه‌های آموزشی براساس مطالعه تطبیقی برخی از دانشگاه‌های معتبر جهان (مورد مطالعه: رشته اداره دولت و حکومت)، سخن سمت، ۱۳(۱۹)، ۱۱۱-۱۳۴.
۳. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۸). چستی حکمت در قرآن، روایات و فلسفه، قیسات، ۱۰۳، ۳۶-۱۲.
۴. صمدیه، مریم و ملایوسفی، مجید (۱۳۹۶). ارسطو و فرونیسیس (حکمت عملی)، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت، ۱۷ (۵۳)، ۱-۲۳.
۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان، جلد ۲، ترجمه موسوی همدانی، ناشر: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۶. علوی پور، سید محسن و معافی، مهدی (۱۴۰۰). مشارکت علم در تغییرات اجتماعی و سیاسی: علوم اجتماعی فرونتیک، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۲ (۱)، ۸۵-۱۰۹.
۷. فلاپیگ، بنت (۱۳۹۸). برنامه‌ریزی، فرونیسیس، قدرت، ترجمه نریمان جهانزاد، چاپ اول، مشهد: انتشارات کتابکده کسری.
۸. مرادی، مرتضی (۱۳۹۳). طراحی و تبیین سازمان خردگرا، رساله دکتری مدیریت دولتی، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران.
۹. مطهری مرتضی (۱۳۸۸). مجموعه آثار. قم: انتشارات صدرا، مرکز تحقیقات علوم اسلامی.
۱۰. معین‌زاده، مهدی (۱۳۹۹). علائم نظر و عمل در تلقی از علوم انسانی به‌منابه فرونیسیس، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب) منابع انگلیسی

1. Flyvbjerg, B. (2001). Making Social Science Matter: Why Social Inquiry Fails and How It Can Succeed Again. Cambridge University Press.
2. Flyvbjerg, B. (2002). Bringing Power to Planning Research: One Researcher's Praxis Story. Journal of Planning Education and Research, 21(4), 353-366.
3. Flyvbjerg, B. (2004). Phronetic Planning Research: Theoretical and Methodological Reflections. Planning Theory & Practice, 5(3), 283-306.
4. Flyvbjerg, B., Landman, T., & Schram, S. (2012). Important Next Steps in Phronetic Social Science. Real Social Science: Applied Phronesis, 285-297.
5. Nietzsche, Friedrich. (1968). The Will to Power. New York: Vintage Books.
6. Schram, S., & Caterino, B. (2006). Making Political Science Matter: Debating Knowledge, Research, And Method. New York, New York University Press.

Praxis-oriented governance with an emphasis on rationality And power

Morteza Moradi¹

Abstract

Governance Generally Consists of Two Basic Parts: One; Decision-Making and Policy-Making, Two; Implementation of Policies and Decisions. The First Case Is Discussed in The Science of Public Policy and The Second Case in The Science of Public Administration; In Other Words, These Two Components Are Two Sides of the Same Coin. Policy-Making Is Formed by Taking into Account the Values and Interests of Certain Groups in A Specific Context of Power Relations, Which Somehow Deviates from Rationality. On The Other Hand, Since Public Policies Are Mainly Developed in Response to A Public Issue or Problem and Are Concerned with Human Beings, They Are Complex and Multifaceted and Cannot Be Solved with The Approaches of Natural Sciences. The Frontic-Based Approach, Which Is Derived from The Word Phronesis in Ancient Greece by Aristotle, Can Be a Suitable Alternative for Policy Making and Its Implementation Beyond the Natural Science Approaches. In The Current Research, taking into Account the Role of Power in Public Governance and Emphasizing the Frontal Approach, It Has Been Tried to Answer Four Basic Questions in The Field of Public Governance: 1. Where Are We Going? 2. Who Benefits and Who Loses and with Which Power Mechanism? 3. Is This Development Desirable? 4. What Should We Do About It? Finally, A Praxis-Oriented Approach in Governance Is Suggested, Because It Considers the Difference in Governance Contexts and Emphasizes the Distinct Governance of Each Platform from Another Platform; In This Case, Rulers Should Understand How to Be Effective in Their Governance Field.

Keywords: Governance, Wisdom, Phronesis, Praxis, Power, Frontic.

1. Associate Professor of Public Administration, Payam-e- Noor University, Tehran